



اسلام وحدت

شہید کاک احمد مفتی زادہ

پایگاہ اطلاع رسانی مکتب قرآن کردستان



مشهد الحرم المكي

وحدت اسلامي

مولف:

احمد مفتي زاده

شناسنامه

نام کتاب: وحدت اسلامی

مؤلف: احمد مفتی زاده

صفحه آرا: پایگاه اطلاع رسانی مکتب قرآن کردستان

تیراژ: -

قطع: وزیری

تعداد صفحه: ۲۵

ناشر: -

نوبت چاپ: -

قیمت: -

شابک: -

وب سایت: IslamKurd.Net

Moftizadeh.com



انتشار در پایگاه اطلاع رسانی مکتب قرآن کردستان

www.IslamKurd.Net

www.Moftizadeh.com

پيشگفتار

اين سخنراني درزمينه وحدت اسلامي و ريشه يابي علتهاي تفرق در جوامع اسلامي که توسط علامه مفتي زاده در تاريخ ۱۳۵۸/۲/۱۸ در دانشکده مخابرات ايراد شده است، بعلاوه چند سوال و جواب درزمينه خود مختاري و شيوه زمامداري در اسلام که عينا از نوار پياده شده و منتشر ميگردد.

پايگاه اطلاع رسانی مکتب قرآن کردستان

فهرست

- ۱- مقدمه ۳
- ۲- وحدت در برابر تفرق ۴
- ۳- دو عامل تفرق ۵
- ۴- کار جامعه اسلامي باشورا اداره مي شود..... ۷
- ۵- مسخ کردن کلمه «خلیفه» ۸
- ۶- تشکیل شورايبراي رسيدن به وحدت ۹
- ۷- دوشاخه مذهبي سني وشيعي ووحدت تسنن نبوي وتشيع علوي ۹
- ۸- فرق بين دين ومذهب: ۱۱
- ۹- شکل هاي ديگر تفرق در جامعه ما: ۱۱
- ۱۰- يك مثال درباره جدائي در رابطه باتجزیه طلبی: ۱۴
- ۱۱- ستمی که وجود داشت ستم ملتها برهم نبود: ۱۵
- ۱۲- خیلی دوریم از آن شرایطی که مسائلمان را درهمه جا مطرح کنیم ۱۹
- ۱۳- اگر رادیو و تلویزیون پیش قدم باشند ۲۰
- ۱۴- پرسش ها ۲۱

۱ - مقدمه

طی سال‌های اخیر فناوری اطلاعات و اینترنت بخش مهمی از زندگی بشر شده و روزبه‌روز در حال گسترش است. نیازهای اعضای جوامع نیز مانند امنیت اطلاعات، پردازش سریع، دسترسی پویا و آنی، قدرت تمرکز روی پروژه‌های سازمانی به‌جای اتلاف وقت برای مراقبت از سرورها و از همه مهم‌تر، صرفه‌جویی در هزینه‌ها اهمیت زیادی یافته است. دنیای فناوری اطلاعات به سمتی می‌رود که بتواند امکانی را فراهم

کند که استفاده از سخت افزارها، نرم افزارها و اطلاعات ناهمگون با کمترین مشکل انجام شود. بایک مثال بحث را باز می کنیم.

۲- وحدت در برابر تفرق

وحدت در برابر تفرق صورتهای گوناگون دارد: وحدت جغرافیائی، وحدت ملی، وحدت گروهی، وحدت حزبی و امثال اینها و در بین این انواع وحدت آنچه از همه بالاتر و والاتر است، وحدت است در بالاترین ارزش انسانی، وحدت در فکر و در ایدئولوژی و در نظام زندگی وحدت اسلامی تعبیری است در، برگرفتن عالیترین نمونههای وحدت در بین انسانها. برای اینکه متوجه باشیم که پیش کشیدن چنین موضوعی برای انسانها آیا کاری است منطقی یا خیر، توجه به این مطلب ضروری است که هر موضوعی یا هر طرحی برای هر پدیده ای در زمانی میتواند معقول و منطقی باشد که با ذات و خصوصیات آن پدیده سازگار باشد. اگر موضوعی مطرح کنیم برای پدیده ای که با ذات و خصوصیات آن پدیده سازگار نباشد، تلاش، عبث خواهد بود.

در بین جانداران دو نوع زندگی داریم. نوعی زندگی جانداران تک زی و نوعی زندگی موجودات گروه زی. در بین پائین ترین انواع موجودات از نظر تکامل مثل حشرات، انواعی داریم که تک و منفرد زندگی میکنند، مثل مگس. انواعی داریم که گروهی زندگی میکنند، مثل زنبور عسل. انسان در بین جانداران موجودی است که بطور طبیعی گروهی زندگی می کند تا به پیشرفته ترین مراحل تکنیک میرسد. پس زمانی که متوجه می شویم که انسان موجودی است گروه زی، طبیعی است که طرح چنین موضوعی برای انسان، موضوع وحدت در برابر تفرق و در برابر ارزشهای عالی انسانی، طرحی است منطقی و معقول و ارزش دارد که روی آن بحث کنیم و هم کار کنیم. باید قبلاً متوجه باشیم چه چیزهایی موجب تفرق انسانها است و بعد راه چاره را پیدا کنیم تا آن عوامل

تفرق را نابودسازیم و آن وقت است که به طوری طبیعی آن موجود به طرف خصلت طبیعی خودش که وحدت است، باز خواهد گشت.

۳- عوامل تفرق

دو عامل بزرگ و عمده برای تفرق در بین انسانها وجود دارد. یکی ستم و دیگری استبداد و اختناق. ستم یعنی اینکه بر حقوق مادی و معنوی انسانها دستت تجاوز دراز بشود، و اختناق یعنی اینکه انسانها نتوانند آنچه را که فکر میکنند آزادانه بیان کنند. این دو عامل از عمده ترین عوامل تفرق هستند در جامعه های انسانی. و اشاره کردیم که وحدت در مصادیق گوناگون قابل طرح است. از جمله وحدت در فکر و ایدئولوژی. و وحدت اسلامی از این نوع وحدت است. پس از آنچه مسلمانان را با اشکال مواجه میکند، عبارت است از ستمی که بر فکر و ایدئولوژی انسانها دست تجاوز دراز میکند. اصولاً توجه به اینکه وحدت خصلت این موجود گروه زی است، فقط بودن تضمینی برای بقای آن کافیست. تلاشی وسیع و طولانی برای بقای خصلتی که به صورت طبیعی است لازم نیست. فقط یک تضمین لازم مطرح است. در قرآن برای اینکه مسلمانان دارای وحدت باشند، بر مبنای فکرو ایدئولوژی و آنچه که از فکر و ایدئولوژی سرچشمه میگیرد، اصل اعلام شده شورا است.

در مسائل مختلفی که در جوامع اسلامی مطرح است، به طور طبیعی مکان اختلاف نظر وجود دارد. هرگاه تضمینی برای یافتن راه حل مناسب پیدا نشود، بطور طبیعی - حتی اگر عامل ستم و اختناق هم مطرح نباشد - به تفرق منتهی میشود. به همین دلیل است که قرآن در حالی که اداره جامعه بشری را به آگاهان و دانایان نسبت به مسائل انسانی سپرده، رکنی را برای بقای وحدت دستور داده که عبارت است از شورا، شورا از

صاحب نظران ، به تعبیر مشهور قرآن «اولی الامر» که «اولی الامر» (تعبیری است برای صاحب نظران اهل حل و فصل و تعبیرات دیگری از این قبیل).

در اینجا دوتا اشاره کنم. یکی از اینکه به خاطر داریم که در عهد حکومت طاغوتی بعضیها کلمه «اولی الامر» به عنوان شاه و فرمانروایان تفسیر میکردند. بطلان این تفسیر خیلی بدیهی و ساده است. وقتی دقت کنیم که در قرآن کلمه «اولی الامر» در چه مواردی به کار می رود متوجه به مفهوم و مصداق آنها می شویم مثلا:

((وَإِذْ جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوَّلَ الْخَوْفِ أَدَّاعُو بِهِ وَاَلْوَزْدَوْهُ إِلَيَّ الرَّسُولِ وَإِلَيَّ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)) (۸۳ نساء) راجع به مشکلاتی که در جوامع انسانی مطرح می شود، اشاره میکند که انسانها کم صبر و تحمل و ماجراجو هر وقت حادثه ای پیش می آید درباره آن حادثه شایعه سازی میکنند. اما راه منطقی برای اینکه جامعه دچار آن نشود، این است که در این مورد به «اولی الامر» مراجعه کنند. چرا؟ چون «اولی الامر» راه چاره مشکل پیش آمده برای جامعه را میتواند از قرآن جستجو کند.

پس با این تعبیر متوجه می شویم «اولی الامر» دانشمندان هستند، آگاهان هستند، کسانی هستند که به مسائل و مشکلات و نیازهای جامعه آگاهند و نکته دیگر درباره «اولی الامر» اینست که «اولی» جمع است و به معنی یک فرد در یک زمان نیست. اینهم یکی از اشتباهات است که فکر کنیم که «اولی الامر» یعنی یک فرد، هر چند مقامات بالایی علمی و اجتماعی داشته باشد، هر چند صمیمی و دلسوز برای مردم باشد یک فرد هرگز در قرآن این صلاحیت به او داده نشده که امور جامعه را به تنهایی بررسی کند و راه حل مناسب برای مشکلات پیدا کند. آنچه این صلاحیت را از نظر قرآن دارد عبارت است از جمعی یا گروه و این گروه را خداوند در جای دیگر به نام شورایی نامد: و امرهم شورایی بینهم. (۳۸ شوری).

۴- کار جامعه اسلامي باشورا اداره مي شود

کار جامعه اسلامي باشورا اداره مي شود، نه يك فرد، هر چند وارسته و آگاه باشد. بعد از اینکه نظام اسلامي در ابعاد مختلف پياده شد، امور جامعه بر همین منوال شورا مي گذشت و زماني طولاني گذشت و به تدريج دشمنان بشریت که زیر ضربات ضداستبدادي اسلامي خرد شده بودند، مانند اشراف اموي سر بلند کردند و بزرگترین ضربت را بر پیکر جامعه فرود آوردند. این بود که عامل وحدت جامعه را از بین بردند، يعني «شورا» را. تاپیش از به زمامداري رسیدن معاویه، امور جامعه عموماً اعم از انتخاب رئیس قوه مجریه در اسلام که عنوانش خلیفه بود و تا کوچکترین مسال جامعه را «شورا» بررسی میکرد و تصمیم میگرفت. اما بابه زمامداري رسیدن معاویه، «شورا» از بین رفت و معاویه هم رئیس قوه مجریه شد و هم رئیس حکومت. چیزی در حدود شاهنشاه.

در اسلام، حکومت با شورا است. و از طرف «شورا» قوه مجریه اداره میشد و رئیس آن تعیین میگردد. ولي با نابود شدن «شورا» به دست معاویه، امور زمامداري عموماً به دست معاویه افتاد و همانطور بعد از آن به دست جانشینانش خواه در دودمان اموي، خواه در دودمانهاي بعدي. طبیعی است، زماني که فردي بر جامعه حکومت مي کند، حتي اگر معاویه نباشد، هر فردي باشد، هر چه قدر دلسوز و آگاه باشد، ولي وقتي رأي تنهائي این فرد مطرح باشد، این فرد امکان ندارد که اشتباه نکند. و همین اشتباه موجب اشتباهات بعدي از او ديگران میشود.

اما متأسفانه آنکسانی که تمایل به حکومت فردي بر جامعه دارند، کارشان تنها در اشتباه محدود نمي شود، بلکه ذات علاقه مندي به حکومت فردي مستلزم استدلال و ستم بر جامعه است و در حقیقت زمامداري معاویه از این نوع زمامداري بود که آلود بود به این نوع اشتباهات و هم با خصلت استبدادي چنان خفقان و استبدادي در جامعه ایجاد کرد که آزادي رأي را از «اولي الامر» از صاحب نظران گرفت.

۵- مسخ کردن کلمه «خلیفه»

اینها فقط گلابه است از تاریخ نویسان و کسانی که دنبال روی میکنند، نسبت به آنها که کلمه خلیفه را برای زمامدارن خلفای اموی و عباسی بکار میبرند. بیاد دارم، همین ایام یعنی بعد از پیروزی انقلاب نیز بارها در نشریات و همینطور از رادیو و تلویزیون دیده ام و شنیده ام که خلفای امور و خلفای عباسی. و برای نظام حکومت آنها کلمه خلیفه را بکار برده اند و این از نظر علمی یک تحقیر و توهین است به کلمه خلیفه و خلافت. در حقیقت همانطور که اشاره کردم، خلیفه یعنی رئیس قوه مجریه که از طرف شورا انتخاب میشود و میدانیم که امویان و عباسیان شورا را نبود کردند نه اینکه از طرف شورا انتخاب شدند. فرق بین این دو خیلی زیاد است. این دوتا حکومتشان «شاهی» بود و با کودتای حکومت رسیدند. بعد، در میان نسلشان حکومت به طوری ارثی ادامه یافت و این کاملاً مخالف با خصلت خلافت است.

بنابراین در مورد امویان و عباسیان بایستی کلمه سلاطین یا شاهنشاهان بکار گرفت نه خلیفه.

بعد از اینکه سلطنت موجب نابودی شورا شد طبیعی است که تفرق بوجود می آید. زیرا شورا مرکزی است برای اجتماع صاحب نظران جهت بررسی مسائل جامعه و در نتیجه رسیدن به یک راه حل درست برای پیشنهاد به جامعه. وقتی این وسیله منتفی شود، صاحب نظران نظرات خود را به جامعه عرضه میکنند و در جامعه طبیعی است که هر گروهی از یکی از این نظرات تبعیت میکند. و این اختلاف در نظرها که ذاتاً مثبت است، وقتی تضمینی برای تبادل و رسیدن به بهترین نظر وجود نداشته باشد، به تفرق خواهد انجامید. در چهارده قرن گذشته، نبودن «شورا» موجب شده که این همه تفرق به وجود آید.

۶- تشکیل شورابرای رسیدن به وحدت

الان منطقی ترین راه برای ماکه از مرض اینهمه تفرقه رهایی پیداکنیم ودوباره به این وحدت برگردیم، این است:

آن تضمینی که قرآن برای وحدت تعیین کرده دوباره به وجودبیاید یعنی «شورا» را، «شورای اولی الامر»، شورای دانشمندان وصاحب نظران آگاه نسبت به مسائل جامعه. ولی میدانیم که تفرق رنگهای گوناگون در جامعه ما پیدا کرده است که از همه مهمتر تفرق مذهبی است که ملت مسلمان ایران رابه دو بخش بزرگ شیعه وسنی تقسیم کرده است، بعدتفرق در اشکال دیگر که در حقیقت همه زائیده دوران طولانی ستم و اختناق است.

برای از بین بردن تفرق مذهبی باید اول راههای تفرق مذهبی را از نظر فکری واز نظر قوانین اجتماعی بشناسیم.

۷- دوشاخه مذهبی سنی وشیعئی ووحدت تسنن نبوی وتشیع

علوی

این دوشاخه مذهبی سنی و شیعی اختلافاتی باهم دارند. این اختلافات طبیعی است. یعنی معلوم اختلافات طبیعی رأی صاحب نظران است. اما متأسفانه اضافه بر این یک رنگهای دیگری هم از اختلاف وجود دارد که از طرف بشریت برمذاهب و پیروان مذاهب تحمیل شده است. روحش شاد مرحوم دکتر شریعتی، که برای نشان دادن قسمتی وسیعی از این مایه های تفرق که بر ملت ایران تحمیل شده بود اصطلاح «تشیع علوی وتشیع صفوی» را رایج کرد وبا این اصطلاح حقیقتاً خدمتی بزرگ کرده برگشتن جامعه به سوی وحدت. در مقابل این تعبیر دکتر شریعتی، برای تسنن هم میتوانیم دواصطلاح در برابر هم بکار ببریم اینکه یکی تسنن اصیل رانشان میدهد ودو رانجا با تشیع اصیل

تلاقی میکند و اختلافات نابود میشود. ویکی تسنن غیراصیل که با اضافه شدن مطالبی به نفع زمامدارن، این گروه را هر چند بیشتر از گروه دیگر مسلمانان دور میکند. «تسنن نبوی و تسنن اموی» و در برابر «تشیع علوی و تشیع صفوی» به قدری این تعبیر دکتر شریعتی در دلها جا گرفته است که واقعاً که انسان در هر جا میخواید در این مورد چه درباره تسنن و چه درباره تشیع اشاره کند، فوراً اصطلاح دکتر شریعتی در ذهن خطور میکند.

وقتی خصوصیات که از زمان صفویه به بعد و حتی در چند قرنی پیش از آن بر تشیع اضافه شد کنار میزنیم و همینطور خصوصیات که بر تسنن اضافه شده، آنها را نیز کنار میزنیم می بینیم که این دو مذهب در اصول اساسی به هم می رسند. و آن دیانت واحد اسلامی دوباره زنده می شود. اما با توجه به اینکه چند صد سال روی تسنن و همینطور روی تشیع کار شده تا اینکه گروههای مسلمانان در برابر یکدیگر قرار بدهند، طبیعی است که خیلی آسان نمیتوان این مایه های تفرق را از این دو مذهب گرفت. راه منطقی و معقولی که در شرایط کنونی برای مامطرح است این است که به جای اینکه افرادی معدود بنشینند و طرحهایی به عنوان پیش نویس قانون اساسی آماده و عرضه کنند و در معرض افکار عمومی قرار بدهند، صاحب نظران از هر دو فرقه، آگاهان به رموز اجتماعی اسلام، هم از تسنن و هم از تشیع، اجتماعاتی با هم داشته باشند. روی یک یک مسائل بحث و بررسی و تبادل نظر کنند و بعد از بحث و بررسی، آنچه غیراصیل و نادرست است و بامبانی اصلی اسلام که عبارت است از قرآن و احادیث مسلم پیامبر اسلام، اگر سازگاری نداشته باشد کنار میزنیم و آنچه با این مبانی سازگار است قبول و بعد اعلام میکنیم. و بر این مبنا برای وضع قوانین مختلف مملکتی این کار را ادامه میدهیم و این تنها کاری است برای برگشتن تفرق مذهبی به سوی وحدت دینی.

۸- فرق بین دین و مذهب:

اینجا نیز اشاره کنم مذهب و دین باهم فرق دارند. دین عبارت است از اصل و مذهب عبارت است از شاخه ها. و ما به واسطه اینکه از اصل دور شده ایم و به شاخه ها دست زده ایم، الان در حقیقت مذهبی هستیم نه دینی. و باید تلاش کنیم که دینی بشویم نه مذهبی، و راهش فقط این است که اجتماعاتی از صاحب نظران به نام «شورا» وجود داشته باشد که در آن اجتماعات، اعم از آنچه که در قانون اساسی مورد نظر است و آنچه که شامل مسائل فرعی جامعه باشد، روی آن بحث و تبادل نظر شود و بعد آن راهی که منطبق موازین اصلی است، انتخاب و به جامعه پیشنهاد گردد. در غیر این صورت، بدیهی است که هرگز نمی توانیم از این تفرق به سوی وحدت بازگردیم.

۹- شکل های دیگر تفرق در جامعه ما:

یک نکته دیگر مطرح است که تفرق در جامعه ما تنها تفرق مذهبی نیست. یعنی محدود به این نیست که جامعه اسلامی ما به دوشاخه سنی و شیعی تقسیم شده است. به شکلهای دیگر نیز در جامعه می بینیم. و در حقیقت وقتی که ستم و اختناق وجود دارد، نمی شود پیش بینی کرد که تفرق در چه راههایی پیش می آید و چه فرقه هایی میتواند بوجود بیایند. تنها این قابل پیش بینی است که ستم و اختناق عامل تفرق است. الان همانطور که سنی و شیعی در جامعه خودمان داریم، معتقد به اسلام و غیر معتقد به اسلام نیز داریم و حتی به نام اسلام، غیر از سنی و شیعی داریم. فرقه های کوچکی هستند در کردستان به نام «یزیدی»، «علی الهی»، «ها»، «اهل حق»، «ها»، «نیازی»، «ها»، و باز در کردستان و غیر کردستان فرقه های گوناگونی داریم و بعد الان، فرقه های غیر دینی داریم. یعنی اصل جهان بینی آنها دینی نیست.

وتمام این تفرق‌ها، همه آن معلوم اختناق وستم است. وقتی انسانها در فضای آزاد نمیتوانند مطالبی که دارند عرضه کنند، طبیعی است که در زیر پرده فشار، عکس‌العمل‌هایشان نامطلوب می‌باشد. ممکن است به راه‌هایی بروند که در صورت نبودن فشار، به آن راه‌ها نروند. پس نه تنها «شورا» از اهل تسنن و تشیع کافی نیست - برای مشکلات جامعه ما - بلکه شورایی تمام گروه‌های اسلامی و دینی نیز کافی نیست شورایی ما باید شورایی باشد از تمام صاحب‌نظران و آگاهان، اعم از دو فرقه مهم و بزرگ اسلامی یعنی سنی و شیعی و فرق‌های کوچک دیگر به نام فرق‌های اسلامی و فرق‌های غیردینی. اصولاً جامعه ما وقتی میتواند یک جامعه کاملاً اسلامی باشد که فضایی باز و آزاد برای عرضه کردن افکار و ایدئولوژی‌های مختلف را فراهم کند، هر نوع ایدئولوژی، خواه دینی خواه غیردینی کارنامه آزادی در یک جامعه اسلامی این است که «فبشرعباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه».

مژده پیروزی را قرآن تنها به آن انسان‌هایی میدهد که آمادگی دارند انواع نظرات گوناگون را در مورد افکار و جهان‌بینی‌های گوناگون را، یا مسائل مختلف انسانی، بشنود و مطالعه کنند، آگاهانه از بین انواع گوناگون آنچه را که بهتر و درست‌تر تشخیص میدهند، بپذیرند. چه موقعی چنین انتخابی برای انسان امکان دارد؟ وقتی که مطرح کردن افکار و عقاید و ایدئولوژی‌ها در مکان کاملاً آزاد، مقدور باشد. چطور امکان دارد در بین افکار و عقاید گوناگون، من بهترین را انتخاب نکنم؟ در حالیکه شخصی که عقیده‌ای داشته باشد و نتواند آنرا آزاده مطرح کند تا من بشناسم. و بعد بینم که فکر و عقیده بدردمن می‌خورد یا خیر. متأسفانه وارث قرن‌ها اختناق هستیم و راستی بسیار مشکل است که بعد از این همه فشار و این همه اختناق الان بتوانیم از آزادی بطور صحیح و منطقی بهره برداری کنیم، می‌بینیم که در جامعه‌های ما غالباً روی عقاید و روی مسائل فکری برخوردار می‌آید در حالیکه اگر منطقی نظر کنیم - روی این

افکار و عقاید - می دانیم که ذات مطرح شدن اینها نه تنها موجب برخورد و جدال بر روی اینها نیست بلکه موجب بالا رفتن سطح فکر و درک و معلومات انسانها است و اندیشه انسان را باز میکند و انسان را یاری میکند که اگر مطلبی را قبول کرد و دنبال گرفت، مطمئن باشد که اشتباه نکرده است پس مطرح کردن افکار و عقاید گوناگون در جامعه در حقیقت باید مورد استقبال جامعه و افراد جامعه باشد نه اینکه جامعه در آن بیم و هراسی داشته باشد. چه چیزی موجب شده که مطرح کردن ایدئولوژی و جهان بینی های مختلف مورد اشکالات واقع شود؟ سنگینی استبداد و خفقان گذشته، چون قرنهای ما در اسارت بودیم و نتوانستیم مطالب خودمان را آزادانه بیان کنیم. اکنون که آزادیم، تجربه نداریم که از آزادیمان درست استفاده کنیم و تجربه نداریم که منطقی با افکار و عقاید مخالف، یا افکار و عقاید خودمان برخورد کنیم. این وظیفه حکومت فعلی است که با فراهم کردن شرایط برای یک شورای عالی که صاحب نظران دینی و غیر دینی جمع شوند، زمینه را فراهم کند، تا در محیطی آزاد افکار و عقاید مطرح شود و از آن کانال راهی بسوی جامعه باز شود و جامعه در برخورد افکار و عقاید گوناگون راه منطقی مقابله را پیدا کند، نه این راه آشفته ای که متأسفانه در جامعه ما مطرح است که واقعا شرم آور است - برای آزادی انسانی، برای آن آزادی که در آن برای انسان مطرح است - مقابله ما با افکار و عقاید مخالف با خودمان بسیاری از مطالبی که در جامعه ما مطرح می شود، و این مسائل موجب تفرق و فرقه شدن گردیده ، در زیر دو کلمه ستم و اختناق خلاصه می شود، از انواع ستمها ، ستمهای ملی، ستمهای مذهبی و ستمهای طبقاتی است. و می بینیم بقدری جامعه ما از مفهوم آزادی بیان اندیشهها و آمال و آرزوها دور شده که وقتی بحث از رفع یکی از این ستمها می شود، حتی اندیشمند ترین افراد جامعه ما، حتی کسانی که در حد زمامداری جامعه هستند، مقداری دچار تشویش و تردید می شوند، مثلاً وقتی که بحث از حقوق ملی ملتها می شود، بحث از خود مختاری ملتها می شود، می بینیم که

بسیاری از صاحب نظران این تعبیر را در حد تجزیه مملکت تلقی میکنند. در حالی که هیچ رابطه منطقی و عقلانی بین خودمختاری ملتها و تجزیه وجود ندارد، بلکه درست برعکس، تحمیل وحدت اجباری به ملتها موجب تجزیه است، نه خودمختاری ملتها. مقداری توضیح بدهم. طبق طرحی که اول بحث گفتم، وحدت در طبیعت انسان است، انسان موجودی گروهی زی است. پس به طور طبیعی مایل به تفرق و از هم پاشیدگی نیست. چه وقت است که این موجود گروه زی مخالف این خصلت طبیعی فکر میکند و آرزوی کند و تلاش میکند؟ وقتی است که این گروه در زندگی کردن مستلزم ستمی است و زمانی که در جامعه ستم وجود دارد، فشار وجود دارد و حقوق طبیعی انسانها پایمال میشود. در این موقع است که فکر جدائی بوجود میآید.

۱۰ - يك مثال درباره جدائی در رابطه با تجزیه طلبی:

دوتا برادر در يك خانه زندگی میکنند. وقتی که در محیط خانه ستمی موجود نباشد، وقتی از طرف یکی از این دو برادر فشار بردیگری وارد نشود، بطور طبیعی فشار جدا شدن به کله این دونفر نمی زند. اما وقتی ممکن است یکی از این برادران از دیگری جدا بشود که از طرف برادر مقتدر نسبت به آن برادر ستم شود. وقتی احساس کند که برادر مقتدر حقوق او را پایمال کرده، اجازه نمی دهد که این از حقوق طبیعی بهره برداری کند، طبیعی است که به فکر عکس العمل می افتد و عکس العمل در چنین شرایطی این است که نخواهد با این برادر زورگو زندگی کند. آنچه در جامعه ها موجب تفرق میشود، ستم هیئت حاکمه است که در يك تصویر ساده میتوان به نام برادر نامید، والا وقتی که هیئت حاکمه ستم می کند به ملت کلمه برادر خیلی محترم تر از آنست که بتوان برای او نام برده شود. و همچنین میدانیم که این ملتها نیستند که به هم ستم

میکنند، بلکه هیئت های حاکمه هستند. مثلاً درگذشته اگر ملت کُرد به طبیعی ترین حقوق خودش یعنی به حق تعیین سرنوشت خودش نرسیده، درحالیکه خدای متعال تمام این حقوقها را برای ملتها بطور مساوی تعیین کرده و اومحروم بوده است.

۱۱ - ستمی که وجوداشت ستم ملتها برهم نبود:

این تقصیر متوجه برادرانش نبوده، یعنی ازبقيه ملت های ایرانی، تقصیر فارسها نبوده، ملت ترك نبوده، تقصیر ملت عرب وملت ترکمن نبوده، بلکه تقصیرهیئت حاکمه ای بوده که اگر نسبت به ملت کُردوبعضی ازملتها ازجهات مختلف ستم روا داشته، نسبت به ملت فارس نیزستم رواداشته وشاهد این امر اینست که همان اندازه ملتهای غیرفارسی زبان مبارزه کردند، ملت فارسی نیز مبارزه کرد برای نابودی رژیمي که درایران حکومت داشت. و نه همان اندازه که انصافاً خیلی بیشتروشایدتنها شهرتهران به اندازه بقیه ملتها مبارزه کردو کشته دادبرای رستگاری از رژیمي که دراین مملکت حکومت داشت.

پس ستمی که درمملکت وجود داشت ستم ملتها برهم نبوده، بلکه ستم هیئت حاکمه بود برملتها. منتها با این تفاوت که نسبت به ملت کُردوبقيه ملتهای غیرفارس زبان، این ستم ابعاد وسیع تري داشت. وازجمله همانطورکه ملت فارس حق تعیین سرنوشت نداشت، ملت کُردو بقیه ملتها نیزاین حق را نداشتند. اما مثلاًملت کُردحق بهره گیری اززبان وفرهنگ وخصوصیات فرهنگی خودش رانیز نداشت واین ستم طولانی بقدری ما را از مفاهیم حقوق ملی و آزادی ملت ها دور و بیگانه کرده که وقتی مابحث می کنیم ازرفع این ستم ها ودرخواست می کنیم که حقوق خودمختاری به این ملت ها داده شود، درحدود آن مقیاس عالی و والای انسانی، می بینیم که بعضی ازصاحبنظران هستند که از این طریقه رم میکنند. نه تنها افرادی عادی و معمولی، نه

تنها افرادی در سطح پائین، بلکه افرادی با معلومات و اطلاعات عالی اجتماعی. در حالیکه در حقیقت آنچه موجب رم کردن است، وجود ستم است نه دادن اختیار به انسانها، نه سپردن اختیارها، زیرا توضیح دادیم که وقتی ستم بر طرف شد، بطور طبیعی احتمال تفرق نیز بر طرف می شود.

بنابراین اصل اگر حکومت فعلی بکوشد و در مفهومی وسیع اسلامی برای تمام ملت‌های ایرانی، حقوقی را که از آنها غصب شده به رسمیت بشناسد و برایشان تأمین کند، این مقدمه است برای برگشتن به سوی وحدت از تفرق، نه آنطور که بعضی‌ها تصور می کنند خود مختاری مقدمه ایست برای تجزیه. نه، در حقیقت رفع ستم مقدمه ای است برای نزدیکی و وحدت و التیام باهم. زیرا آنچه که فکر تجزیه را به کله انسان وارد می کند فرار از ستم است. وقتی ستم نباشد انسان چرا می خواهد از کله، از نیرومند، خودش را جدا کند و مبتلا به ضعف سازد؟ منتهی شکی نیست که دست‌های بیگانگان، بیگانگانی که از انقلاب وسیع و سراسری ملت ایران ضرر دیده اند، در کار است. یقیناً آنها که این انقلاب منافعشان را به خطر انداخته است، الان راضی و خوشحال نیستند چون استثمارگران چه خارجی و چه داخلی - چون داخلین نیز از ما بیگانه اند - بی تردید با تمام وجودشان تلاش میکنند که بر سر راه انقلاب ملت مانع ایجاد کنند. و یقیناً آگاهی فراوان می خواهد که ملت ما صدای دوست و دشمن را از هم باز شناسد، متوجه باشد که کدام صدا در جهت رفع ستمها و در جهت برگشتن تفرق بسوی وحدت کار میکند و کدام صدا در جهت هرج و مرج، اختناق و آشوب می کوشد، این کار دقت فراوان می خواهد یعنی جدا کردن این دو صدا از هم، زیرامی دانیم دشمن هیچوقت حرفهایش را صاف و پوست کنده نمی زند.

جوانان دوران مختلفی را در تاریخ طولانی ایران پشت سر گذاشتیم بارها ملت از زیر استبداد و فشار و اختناق بیرون آمد، بارها مردم پایه مرز آزادی گذاشتند، اما عزیزان من

، بدست آوردن آزادي مهم است ولي ننگه داشتن آزادي مهم تر است از بدست آوردن آن ، زیرا بدست آوردن آزادي به تلاش جان بازي صورت ميگيرد که نتیجه دوران طولاني ستم است که آزادي به نسبت ستم آسان است اما حفظ آزادي محتاج دقت فراوان است، چرا؟ چون وقتي دشمنان ملت براي از بين بردن آزادي تلاش ميکنند، از اين به بعد از راه ستمهاي صريح و آشکار وارد نمي شوند. راه اينها راه فریب و تزوير است. شناسائي ستم از راه فریب و تزوير، کاريست بسيار مشکل.

اصولاً آنچه که مایه بقاي ستم و يا حتي مایه بوجود آمدن ستم در جامعه ها مي شود، بيشتر تزوير است نه زور و زور و زور کمي دارند در جهت بوجود آمدن ستم بر جامعه ها، اما نه چندان قوي . تنها حربه نيرومند و قوي عبارت است از تزوير و فریب که ذهن انسانها را آشفته ميکند، تشخيص را از انسانها ميگيرد.

جوانان :وظيفه شماست از انقلابي که بدست آورده ايد- و ميدانيد که ملت ما چه کشته هائي داد، چه رنجهائي را تحمل کرد تا اين انقلاب را بدست آورد- با آگاهي تمام پاسداري و نگهداري کنيد.

بياد آورده که در گذشته نيز ما بارها به آزادي رسيديم . اما دشمنان با فریب و تزوير خودمان را عملي بر عليه آزادي و انقلاب خودما قرار دادند. اختلافات و جدال و نزاع و آشوب و بلوا و هرج و مرج به وجود آوردند، بدست خودمان، تا بالاخره آزادي را از ما گرفتند.

الان ما در مرحله اي از تاريخ هستيم که دشمنان با تمام قوا به حربه تزوير متوسل شده اند، از راههاي گوناگون با کلمات فريبکارانه نفوذ مي کنند. در جامعه هاي ما با وسايل گوناگون افکار مسموم در جامعه منتشر ميکنند و راستي اين ايام براي کساني که به خاطر دارند ايام پيش از کودتاي ۲۸ مرداد را به ياد مي آورد و کساني که بياد نداشته باشند اما در تاريخ مطالعه کرده اند.

در تاریخ این ملت و تاریخ ملت‌های دیگر نمونه‌های این ایام مکرر دیده می‌شود. اگر آگاهی کامل نداشته باشیم، اگر دقت نکنیم در فریب‌ها و تزویرهای استثمارگران داخلی و خارجی، بعد از این ایام ایامی تلخ و ناگوار، خدای ناکرده، خواهیم دید.

الان درست است که خوب نمی‌توانیم از آزادی بهره بگیریم الان درست است چون آشنا نیستیم از محیط سالمی که با سلامت رأی و سلامت نظر مطالبمان را بیان کنیم و مطالب همدیگر را بشنویم. اما عزیزان من به خاطر بیاورید یک سال گذشته را. این محیط را باید تلاش کنیم که روشنتر بسازیم انقلابی تر بسازیم. نه اینکه اینقدر سخت با جریان منفی در جامعه مواجه شویم تا از این شرایط آزادی به جای اینکه به شرایط آزادی بیشتر برسیم، دوباره به سوی اختناق و خفقان گذشته باز گردیم همانطور که بارها بازگشتیم و عامل بازگشتها به خفقان و استبداد چیزی نبود مگر فریب و تزویر استثمارگرهای داخلی و خارجی.

الان در خارج مرزهای ایران جریاناتی بسیار خطرناک بر علیه انقلاب ایران می‌گذرد و حتماً کم و بیش اطلاع دارید و نیز این جریانات تا حدی وارد سرزمین ایران نیز می‌شود. و در داخل هم نفوذی دارد و اگر مطالبوعات را نگاه کنیم رد پای این نفوذات را می‌توانیم پیدا کنیم وظیفه یک یک ماست که با تلاشی و سیع و پیگیری هرکسی را که نمی‌تواند آزادی موجود در جامعه را هزم کند روشن کنیم که اگر نتوانند این آزادی را درست بپذیرند و تلاش نکنند برای تکمیل آن بی تردید این اندازه آزادی را هم از دست خواهیم داد. دشمنان سوء استفاده میکنند از این آزادی ولی این ماهستیم که مسئولیت داریم که معنی صحیح استفاده کردن از آزادی را درک کنیم و بعد به دیگران بفهمانیم.

متأسفانه گروه‌هایی هستند که بعلمت هراسی که از قیافه هولکنانک و اختناق گذشته دارند مطالبی را که دارند، صریحاً در جامعه بیان نمی‌کنند، مشکلاتی که دارند درست و روشن عرضه نمی‌کنند تا راهی درست و روشن برای راهگشایی آن مطالب پیدا شود.

وبازمتأسفانه می بینیم که از گوشه و کنار برخوردهای تندوسخت، بلکه بعضی مواقع حرکت‌های مسلحانه نیز در جامعه ما پیدا می شود. و بی تردید این برخوردها چیزی نیست جز نتیجه فشارهای استثمارگران از پشت پرده‌های فریب و تزویر. وهرزمان که درهرزمان ودرهرگوشه ای از مملکت برخوردی پیش می آید، اگر با قاطعیت تلاش نشود برای جلوگیری از نفوذ این، برخوردها بی تردید خیلی زود دامنه آن سراسر مملکت را فرا خواهد گرفت. ودرآن صورت است که ضد انقلاب برانقلاب ما پیروز وچیره خواهد شد. شاید درتهران شما خوب این مطالب را لمس نکنید و احتیاج باشد که این مسائل را خیلی توضیح بدهیم. اما راستی بقدری این مسائل در جامعه های ما عیان و آشکار است که احتیاجی به توضیح دادن درباره علل و عامل این برخوردها وجود ندارد که بخواهیم علل و عامل این تحریکات و برخوردها را دقیق بررسی کنیم.

۱۲ - خیلی دوریم از آن شرایطی که مسائلمان را در همه جا مطرح

کنیم

متأسفانه چون هنوز به آزادی آشنائی پیدا نکرده ایم، ممکن است این تجزیه و تحلیل دقیق باززمینه ای برای برخورد شود. خیلی دوریم از آن شرایطی که مسائلمان را در همه جا مطرح کنیم همانطور که اصل ناتوان بودن در مطرح کردن مطالب و مسائل است که موجب میشود به جای اینکه از نوک قلم حرفه‌ایمان را بنیم از لوله تفنگ این حرفها را می زنیم، به این دلیل نمی خواهیم راجع به این حوادث که در مملکت ما می گذرد خیلی روشن بحث کنیم فقط می‌خواهیم همین نکته را بحث کنیم که :

خواهران و برادران اختناق گذشته موجب شده که صریح و روشن مطالبمان را مطرح نکنیم. اما متوجه باشیم که فعلاً آن اختناق در کار نیست فعلاً فشاری وجود ندارد. و افکار و عقایدمان را میتوانیم آزادانه بیان کنیم، بنابراین به جای اینکه از لوله تفنگ

حرف بزنییم با زبان خودمان حرف بزنییم، با قلم حرف بزنییم و بعد با صفا و صمیمیت حرفه‌هایی هم‌دیگر را بشنویم زیرا کمتر دشمن می‌تواند از زبان و قلم ما به نفع خودش استفاده کند. اما منطبق تفنگ بسیار ضعیف است، و دشمن خیلی قوی می‌تواند از این منطبق ضعیف سوء استفاده کند. امیدواریم این اندازه از شکست‌های گذشته درس عبرت گرفته باشیم که بار دیگر انقلابمان را با شکست مواجه نسازیم.

۱۳- اگر رادیو و تلویزیون پیش قدم باشند

امیدوارم آن اندازه در این مدت کوتاه بعد از انقلاب درس گرفته باشم که اجازه ندهیم به فرصت طلبان یا کسانی که می‌ترسند مطالبشان را صراحتاً مطرح کنند. به خاطر اینکه در گذشته بیان صریح مطالب ممنوع و موجب مجازات بوده از این به بعد بتوانیم با صفا و صمیمیت کامل هم مطالب خودمان را با صراحت کامل برای دیگران مطرح کنیم و هم مطالب دیگران را بشنویم و قبل از همه این وظیفه دولت است، و وظیفه مطبوعات است و وظیفه رادیو و تلویزیون است که بدون فریب و بدون تعارف، و بدون مجامله صراحتاً به تمام گروه‌های مختلف مردم آنچه که نظرات دارند، اندیشه‌ها دارند، بیابند و برای مردم مطرح کنند که یقیناً اگر رادیو و تلویزیون بتواند پیش قدم چنین بهره‌برداري منطقي و آزادي‌افکار و نظرات و آراء و عقاید شود، این امر نیز به سوي مطبوعات نیز سرایت خواهد کرد و بی تردید در صورتی که تمام گروه‌ها چه دینی و چه غیر دینی، دیدند که می‌توانند آزادانه حرفشان را بزنند، آنها که حسن نیت دارند هرگز به حرف‌های دیگر به غیر از حربه بیان متوسل نمی‌شوند آنها هم که سوء نیت دارند در جامعه رسوا خواهند شد، زیرا جامعه به آنها خواهد گفت که وقتی شما با آزادي کامل می‌توانید مطالبتان را بیان کنید چرا مطرح نمی‌کنید؟ چرا بازور به وسائل غیر منطقي متوسل می‌شوید.

۱۴- پرسش ها

پرسش: ابعاد گوناگون خودمختاری از دیدگاه اسلام چیست؟ اگر خودمختاری در مورد مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی بدون در نظر گرفتن جنبه نظانی آن مطرح باشد، آیا از راه تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی تأمین نمی گردد؟

پاسخ: با توجه به اینکه در جامعه شناسی رایج در جهان کنونی ما، خودمختاری با مفهوم و مقیاسهای شناخته شده غربی برای جامعه ما هم قابل تصور است، مجبورم در این زمینه توضیح بدهم:

خودمختاری با مفهوم اسلامیش معنی گسترده ترو پرمفهوم تر دارد و نیز علمی تر از انواع خودمختاری که در جامعه های غربی مطرح است، اشاره ای کردیم که حکومت در اسلام یعنی شورا. از اینجا تفاوت خودمختاری اسلام با خودمختاری غیراسلام می توانیم درک کنیم. در خودمختاری غیر اسلامی، یک حکومت مرکزی حدود و ابعادی را برای تعیین حق سرنوشت برای حکومت های کوچک محلی معین میکند. اما در خودمختاری اسلامی که بهتر است کلمه حقوق متساوی اسلامی را بکار ببریم، قضیه نوعی دیگر است. به عبارت دیگر، خیلی ساده بگوئیم خودمختاری غربی سیستم از رأس به قاعده است در حالیکه خودمختاری اسلامی سیستم از قاعده به رأس است. به این معنی که تمام ایالتها، مناطق مختلف مملکت، هر کدام یک شورا بوجود می آورند. این شوراها سه قوه از قوای فرعی را تأسیس میکنند چون در اسلام به تنهایی عبارتست از حکومت نه اینکه شورا در کنار قوه مجریه و قضائیه باشد. شورا حاکم بر تمام قواست. شورا عبارتست از قوه مقتنه که تنها قوه حکومتی در اسلام است - و قوای دیگر را نیز شورا تعیین میکند. اما قوای دیگر در اسلام بجای دوتا، چهارتا است: یکی همان قوه مجریه، دیگری قوه قضائیه که شناخته شده است و دو قوه دیگر که از قوه مجریه جدا

شدند، بطور عادی احتمال بوجود آمدن فکر استبداد در مغز سران قوه مجریه منتفی می شود. بهر حال شوراهای محلی از این چهار قوه فرعی، سه تا قوه را تشکیل می دهند: قوه مجریه، قوه قضائیه، و قوه مالیه، و نمایندگان این شوراهای ایالتی و ولایتی هستند، این شوراهای محلی هستند که جمع می شوند تا شورای عالی مملکتی را بوجود آورند، نه اینکه قبلاً یک حکومت مرکزی وجود داشته باشد و بعد خودمختاری ها را برای مناطق مختلف برسمیت بشناسند. برعکس، شوراهای محلی بوجود می آیند و از این شوراهای محلی نمایندگانی جمع میشوند، شوراهای عالی تشکیل می دهند و بعد از این نیروی نظامی که اشاره کردید، در اختیار آن شورای عالی است.

نیروی نظامی که ارتش است، در امور داخلی، در قوانین اسلامی حق مداخله ندارد. ارتش فقط برای حفظ و نگهداری مرزهاست و لاغیر. ارتش در اختیار آن شورای عالی ناظر بر امور مشترک مملکتی است که در نظام و سیستم حکومت اسلامی، شورای عالی از نمایندگان شوراهای ایالتی و ولایتی بوجود می آید و این شورای عالی چند تا وظیفه به عهده دارد که یکی همین تأسیس ارتش است برای نگهبانی مرزها و بعد تقسیم درآمد مملکت به نسبت احتیاج، نه به نسبت جمعیت و نفوس، به نسبت احتیاج ایالتها و ولایتها. و تعیین خط مشی خارجی مملکت و گذاراندن قوانینی کلی و مشترک برای تمام جامعه.

بنا بر این در جواب سؤال عرض میکنم که در خودمختاری اصولاً نیازی به این امر نیست که ارتش در اختیار این شوراهای ایالتی و ولایتی بگوئیم یا شوراهای خودمختاری یا هر تعبیر دیگر باشد، اصولاً ارتش که برای نگهبانی از مرزهاست در اختیار شورای عالی است. منتها خودمختاری ها یک نیروی دارند بنام پلیس داخلی که در سیستم سیاسی و اداری اسلامی پلیس داخلی در اختیار قوه قضائیه است، یعنی در اختیار دادگستری است، هر کدام از این حکومتها یا خودمختار دارای پلیس داخلی هستند که پلیس

داخلی هیچ رابطه ای با ارتش ندارد و از ارتش دستور نمی گیرد و صرفاً در اختیار دادگستری است

فکر می کنم با این توضیح، سوالی را که طرح کردید جواب داده شده باشد که بله ما قصدمان از خود مختاری این نیست که هرکدام یک ارتش جداگانه داشته باشند. چنین مسئله ای مطلقاً مورد درخواست نیست. آنچه مورد درخواست ماست بطور خلاصه دوباره توضیح می دهم:

در هرکدام از این ایالتها ویا برای هرکدام از این ملتها، شورائی بوجود بیاید و این شوراها قوه مجریه محلی، قوه قضائیه محلی، و قوه مالیه محلی تشکیل بدهند و بعد نمایندگان این شوراها، یک شورای عالی بوجود بیاورند که قوه نظامی یعنی ارتش در اختیار این شورا خواهد بود.

پرسش: آیا مذهب تسنن با وجود تعبیری درباره آیه «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» دارد میتواند انقلابی باشد؟

پاسخ: توصیفی خلاصه عرضتان کنم، در حقیقت مذهب تسنن، مذهبی است ذاتاً انقلابی علیه حکومت سلطنتی، تسنن از ریشه سنت گرفته شده و سنت را به دو معنی داریم: یکی سنت تالی کتاب یعنی احداث و یکی سنت به معنی زمامداری و روش اداره مملکت.

نهضت تسنن خواستار تجدید نظام جامعه بود بر اساس روش زمامداری در زمان پیامبر و خلفای راشدین و در حقیقتا نهضتی بود بر علیه سلطنت.

تسنن می گوید که آنچه حق است، بر مملکت حکومت کند، شورا است و نه فرد - اشاره ای کردم - «اولی الامر منکم» در تعبیر ما یعنی شورا نه فرد و اشاره کردم به آیه دیگر در قرآن که کلمه «اولی» جمع است و هرگز نمی توان به معنی فرد اطلاق کرد. و باز اشاره ای کردم به آن حکم «وامرهم شوروی بینهم» و در یک اشاره ای دیگر برای کسانی که

مقداری آگاهی دارند این را عرض کنم که : سه تا اصل داریم برای تبعیت. یکی کتاب، یکی سنت و یکی اجماع. کتاب که قرآن است ، سنت یعنی احادیث پیامبر اسلام، اجماع یعنی رأی متفق همه یا اعضاء شورا. این مفهوم که از «اولی الامر» در ذهن بعضی ها است بواسطه تعبیراتی که مزدوران دین فروش داشته اند که به معنی زمامدارن میگفتند، موجب پیش آمدن چنین سؤالی شده است که تسنن چطور میتواند انقلابی باشد. نه عزیزانم ، «اولی الامر» به معنی فرمانروایان نیست، همانطور که گفتم « اولی الامر» یعنی شورا، «وَأمرهم شوری بینهم» و در هر زمانی و هر جامعه ای شورایی تواند رمز حرکت و تکان برای جامعه باشد یعنی تبادل نظر آگاهان ، و اگر «اولی الامر» را به معنی فرد بگیریم، چه در حد زمامداری و چه در حد فرماندهی در هر سطحی، بله در آن حد تکان انقلابی را از ما میگیرد.

اما حقیقت اینست که «اولی الامر» جز معنی شورادر میان اهل تسنن هیچ معنی دیگری ندارد. همانطور که در اثناي بحث گفته شد، آنچه از نظر اهل تسنن انقلابی - که تسنن نبوی است نه تسنن اموی - ارزش دارد برای اداره جامعه و اختیار دارد که جامعه را اداره کند عبارتست از همان شورا که قرآن دستور میدهد - و امرهم شوری بینهم - و افراد شورا هستند - «اولی الامر» - «اولی الامر» یعنی کسانی که آگاهی و درایشتان به مسائل و مشکلات جامعه از طریق همین شورا حل و فصل میشود. و تسنن نهضتی است برای تجدید آن نظام زمامداری یعنی شورا و نهضتی است بر علیه سلطنت ، زیرا تسنن همانطور که گفتیم از ریشه سنت است و به معنی نظام و روش و زمامداری جامعه. تسنن خواستار آن بود که حکومت سلطنتی و فردی بر کنار شود و حکومت شورا بر جامعه دوباره قرار گیرد.

تا زمان معاویه همیشه با شورا تمام مسائل - از قبیل تعیین رئیس قوه مجریه و بقیه مسائل حل و فصل میشد.

پرسش: وقتی میگوئیم خلفای راشدین، تا امویان و عباسیان رانیز شامل میشود؟
 پاسخ: خیر: وقتی می گوئیم خلفای راشدین منظورمان کسانی است که با شورا
 از طرق انتخاب به زمامداری قوه مجریه می رسیدند پس فقط تا زمان حضرت امام
 حسن کلمه خلفاء درست است. از زمان حضرت حسن به بعد- از زمان معاویه- دیگر
 کلمه خلافت برای زمامدارن قابل اطلاق نیست.. وباز اشاره ای صریح کردم و گفتم
 از خیانت‌های مورخان است که می گویند خلفای اموی و عباسی درحالیکه اینها خلیفه
 نبودند بلکه سلاطین و شاهنشاهان بودند.

پرسش: اسلام کدام است ، تسنن یا تشیع؟

پاسخ: بطور ساده خدمتتان عرض کنم :

اسلام یعنی اصل یعنی تنه درخت و تسنن و تشیع شاخه های این درخت واحد
 هستند. وباز اشاره ای کردم که از بین رفتن شورا موجب تفرق شدو مذاهب بوجود آمد
 واما با بوجود آمدن دوباره شورا ما می توانیم از تفرق، به سوی وحدت برگردیم.

پرسش: درارتباط با پیشنهادی که درزمینه تشکیل شورائی که از جمیع گروهها و
 مذاهب ارائه ، فرمودید، پس مجلس مؤسسان براچه تشکیل میشود؟

پاسخ: آنچه از نظر من اهمیت دارد مفهوم آن اجتماع است نه اسم و عنوان، کلمه
 مجلس مؤسسان با يك مقیاس خاص اسم وعنوانی است برای يك تشکیلات خاص
 دريك زمان محدودو معین، درحالیکه آن شورائی که من گفتم برای تمام مسائل جامعه
 است. برای اداره جامعه برای حل همه مسائل درهمه زمانهاست نه برای يك کار واحد
 و يك عمل معین که مارا از مجلس مؤسسان نیز بی نیازکند.

